



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بچثمان در این بود که سیاست در فقه تاثیر داشته و از جمله این تاثیراتش این بحث است که اولاد دختر جزء اولاد انسان حساب می شوند یا نه؟ در فقه ما بر اساس آیات قرآن و روایات مسلم است که اولاد بنات نیز مثل اولاد بنین اولاد خود انسان محسوب می شوند و اگر مثلاً کسی وقف کند و بگوید "وقف علی اولادی" هم شامل اولاد دختر و هم شامل اولاد پسر می شود اما در مقابل عامه فائند که اولاد بنات اولاد انسان محسوب نمی شوند و منشأ این اختلاف این است که در زمان بنی امیه سخت جلوگیری می کردند از اینکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نامیده شوند و می گفتند اینها فرزندان فاطمه زهراء سلام الله علیها هستند و فرزند دختر فرزند انسان محسوب نمی شود و بر این مطلب اصرار داشتند و حتی اگر کسی چنین حرفی می زد او را می کشتند و کلاً نسبت به این مسئله بسیار سخت گیری داشتند.

مفسرین ما در تفسیر آیه ۸۵ از سوره انعام این مطالب را ذکر کرده اند که ما مطالبی از تفسیر المیزان را نقل کردیم، در تفسیر فرقان که یک تفسیر روایی است و حدوداً ۱۲۰۰ روایت باشند ذکر کرده نیز بحث ما بیان شده است و بعد گفتیم در جلد ۴۳ بحار الانوار که مربوط به فاطمه زهراء سلام الله علیها است نیز این مطلب بیان شده است خلاصه ما مطالب فراوانی را در این رابطه بیان کردیم.

آیه ۸۵ از سوره انعام که محل استشهاد ماست این آیه می باشد البته از آیه ۸۴ شروع می شود: ﴿وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كَلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۸۴) وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۵) وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونسَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَضْلُنَا عَلَى الْعَالَمِينَ (۸۶)﴾^۱.

در اینجا ملاحظه می فرمائید که حضرت عیسی با اینکه پدر ندارد اما از طرف مادر و با چندین واسطه به عنوان ذریه حضرت ابراهیم ذکر شده است پس به طریق اولی فرزندان فاطمه زهراء که بدون واسطه هم هستند فرزندان پیغمبر محسوب می شوند و ذریه نیز به نسل انسان گفته می شود.

بنده مطلبی در بحار الانوار دیدم که به عنوان تتمه بحث عرض می کنم، در جلد ۴۳ بحار که "باب أولادها وذريتها وأحوالهم وفضلهم وأنهم من أولاد الرسول" است از عامر شعبی که از محدثین و علماء اهل سنت است و البته گاهی با انصاف حرف زده و در زمان بنی امیه بوده خبری نقل شده، در سفینه البحار در ماده "شعب و تسع" خبری از عامر شعبی در مورد امیرالمومنین علیه السلام نقل شده، خبر این است: ﴿فِي الْخِصَالِ بِسْنَدٍ عَنْ عَامِرِ الشَّعْبِيِّ، قَالَ: تَكَلَّمَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) بِتَسْعِ كَلِمَاتٍ ارْتَجَلَهَا ارْتِجَالًا فَقَالَ عِيُونَ الْبَلَاغَةِ، وَ أَيُّتَمَنُ جَوَاهِرُ الْحِكْمَةِ، وَ قَطَعْنَ جَمِيعَ الْأَنَامِ عَنِ اللَّحَاقِ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ، ثَلَاثَ مِنْهَا فِي الْمُنَاجَاةِ، وَ ثَلَاثَ مِنْهَا فِي الْحِكْمَةِ، وَ ثَلَاثَ مِنْهَا فِي الْأَدَبِ. فَأَمَّا اللَّاتِي فِي الْمُنَاجَاةِ، فَقَالَ: اَللّٰهُمَّ كَفِّ بِي عِزَا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا، وَ كَفِّ بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رِبَا، أَنْتَ كَمَا أَحَبَّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تَحِبُّ. وَ أَمَّا اللَّاتِي فِي الْحِكْمَةِ فَقَالَ: قِيمِدُ كُلِّ أَمْرٍ مَا يَحْسَنُهُ، وَ مَا هَلِكُ أَمْرٍ عَرَفَ قَدْرَهُ، وَ الْمَرْءُ مَخْبُوتٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.

وَاللَّاتِي فِي الْأَدَبِ، فَقَالَ: أَمِنَ عَلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرَهُ، وَ احْتِجَّ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَسِيرَهُ، وَ اسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرَهُ^۲.

ترجمه حدیث: در کتاب خصال صدوق رحمه الله به سندش از عامر شعبی روایت کرده که گوید: امیرالمومنین (علیه السلام) نه جمله بالبداهة و بدون تأمل فرموده که چشمان بلاغت را از جای کنده و گوهرهای حکمت را یتیم کرده و قدرت همه مردم را گرفته است، از این که بتوانند جمله ای همانند آن بیاورند: سه جمله از آنها در مناجات و راز و نیاز با پروردگار بی نیاز، و سه مورد در حکمت و دانش درست و سه جمله در ادب و طریقه زندگی با دیگران است.

اما آنچه در مناجات است، آن که گوید: معبودا! در عزت من همین بس که بنده توأم و در فخر و سرفرازی ام همین بس که تو پروردگار منی، تو چنانی که من دوست دارم، مرا نیز چنان کن که تو دوست می داری. و اما آنچه درباره حکمت و فرزاندگی است، آن که فرماید: ارزش هر کس بدان است که او را نیکو سازد و کسی که قدر و اندازه خود را بداند، هلاک نشود و آدمی، در زیر زبانش نهفته است.

^۲ سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۴۶۰، حدیث ۱۰۴۷.

^۱ سوره انعام، آیه ۸۴ و ۸۵ و ۸۶.

و اما آنچه درباره ادب است، این که فرمود: به کسی منت و احسان کن که می خواهی فرمانروایش باشی، و به کسی نیازمند شود، که می خواهی اسیرش گردی و از کسی بی نیازی بجوی که می خواهی، همراز وی باشی. خب و اما همان طور که عرض شد در بحار الانوار عامر شعبی خبری در مورد مانحن فیه نقل کرده، خبر این است: ﴿عن عامر الشعبي أنه قال: بعث إلي الحجاج (حجاج بن يوسف در زمان بنی امیه ۲۰ سال از طرف عبدالملک مروان بر عراق مسلط بود و کشتارهای زیادی کرد قنبر و کمیل را همین به شهادت رسانده و می گفته بالاترین لذت برای من همین است که یک انسان را بکشم و در جلوی چشم من جان بدهد) ذات ليلة فخشيت فقمتم فتوضأت وأوصيت ثم دخلت عليه فظرت فإذا نطلع منشور والسيف مسلول، فسلمت عليه فرد علي السلام فقال: لا تحف فقد أمنتك الليلة وغدا إلى الظهر وأجلسني عنده ثم أشار فاتي برجل مقيد بالكبول والاغلال فوضعه بين يديه فقال: إن هذا الشيخ يقول: إن الحسن والحسين كانا ابني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليأتيني بحجة من القرآن وإلا لأضربن عنقه.

فقلت: يجب أن تحل قيده فانه إذا احتج فانه لا محالة يذهب وإن لم يحتج فان السيف لا يقطع هذا الحديد، فحلوا قيوده وكبولة فظرت فاذا هو سعيد بن جبیر (از مفسرین قرآن و شاگردان عبدالله بن عباس است و مقام بسیار بالائی دارد) فحزنت بذلك وقلت: كيف يجد حجة على ذلك من القرآن فقال له الحجاج: اثني بحجة من القرآن على ما ادعيت وإلا أضرب عنقك فقال له: انتظر فسكت ساعة ثم قال له مثل ذلك فقال: انتظر! فسكت ساعة ثم قال له مثل ذلك فقال: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم ثم قال: «ووهبنا لإسحاق ويعقوب. إلى قوله. وكذلك نجزي المحسنين» ثم سكت وقال للحجاج: اقرء ما بعده فقرأ «وذكرنا يحيى وعيسى» فقال سعيد: كيف يلبق ههنا عيسى؟ قال: إنه كان من ذرية، قال: إن كان عيسى من ذرية إبراهيم ولم يكن له أب بل كان ابن ابنته فنسب إليه معه بعده، فالحسن والحسين أولى أن ينسبا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مع قربهما منه فأمر له بعشرة آلاف دينار وأمر بأن يحملوها معه إلى داره وأذن له في الرجوع.

قال الشعبي: فلما أصبحت قلت في نفسي: قد وجب على أن آتي هذا الشيخ فأتعلم منه معاني القرآن لاني كنت أظن أنني أعرفها فاذا أنا لا أعرفها فأتيت فإذا هو في المسجد وتلك الدنانير بين يديه يفرقها عشرا عشرا ويتصدق بما ثم قال: هذا كله بركة الحسن والحسين عليهما السلام، لئن كنا أغممنا واحدا لقد أفرحنا ألفا وأرضينا الله ورسوله^۳.

در تنقيح المقال چاپ قدیم جلد ۲ صفحه ۲۶ نقل شده که وقتی حجاج شنید که سعید بن جبیر پولها را برده و به آن صورت بین فقرا تقسیم کرده او را خواست و گفت تورا آورده ام که بکشم حالا به هرشکلی که خودت انتخاب کنی تورا خواهم کشت (هم تنقيح المقال و هم کشتی در حالات سعید بن جبیر نقل کرده اند که در دو رکعت نماز کل قرآن را می خوانده)، سعید در جواب حجاج گفت به هر شکلی که من را بکشی خداوند به همان شکل تورا قصاص خواهد کرد، سعید را رو به قبله کردند تا بکشند و وقتی رو به قبله کردند گفت: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۴، حجاج ناراحت شد و دستور داد تا از قبله او را برگردانند و اما وقتی سعید را از قبله برگرداندند گفت: ﴿فَأَيْنَمَا تُولُوْنَ فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾^۵، باز حجاج ناراحت شد و گفت او را روی خاک بخوابانید او را خواباندند و صورتش را روی خاک گذاشتند و سعید گفت: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾^۶، خلاصه سعید را به شهادت رساندند و شهادت او یک حماسه ای می باشد.

امام رضوان الله عليه در تحریر الوسیله می فرماید: «مسألة ۴۷ - لو قال: "وقفت على ذريتي" عم البنات والبنات وأولادهم بلا واسطة ومعا ذكروا وإناتا، وتشارك الطبقات اللاحقة مع السابقة (چون ذریه به معنای نسل می باشد)، ویکون على الرؤوس بالسوية (چون وقف به نحو تشریک می باشد)، وكذا لو قال: "وقفت على أولادي وأولاد أولادي" فإن الظاهر منهما التعميم لجميع الطبقات أيضا، نعم لو قال: "وقفت على أولادي ثم على الفقراء" أو قال: "وقفت على أولادي وأولاد أولادي ثم على الفقراء" فلا يبعد أن يختص بالبطن الأول في الأول وبالبنين في الثاني خصوصا في الصورة الأولى^۷.

بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
محمد و آله الطاهرين

^۳ سوره انعام، آیه ۷۹.

^۴ سوره بقره، آیه ۱۱۵.

^۵ سوره طه، آیه ۵۵.

^۶ تحریر الوسیله، الامام الخمينی، ج ۲، ص ۷۲.

^۳ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۲۲۹، حدیث ۱، ط باب الإحياء التراث.